

آخرین نوار کراپ

هیو کنر

عادل هاشمی

شخصیت پردازی خاصی ارائه ننمی‌کنند و هدف اصلی بسط همین نکته است که برخلاف شکل طبیعی است. آوارهای که در درام، در بطن تأثیر، موارای نقش ضبط صنعت نمایان می‌شود. به هنگام ورق زدن صفحات دفتری بزرگ متوجه یادداشتی می‌شوند: چعبه سوم، نوار پنجم، کلمه نوار او را مشعوف می‌کند. نواز...! او خلاصه‌ای از یادداشت مربوطه به نوار پنجم در چعبه سوم را می‌خواند: بستری بودن مادر آخرین روزهای عمر و بهبود جزئی اش در وضعیت بد روده. این دو مورد در نوار با هم ضبط شده‌اند. آیا این الحق با کنایه صورت گرفته یا صرفاً قرارداد نویسنده در مرتبه به مرتبه نوشتن مسائل است که چیزهای کوچک را با چیزهای بزرگ تراز می‌کند؟ مرگ و بیوست؟! خواننده‌های "مرسیه و کامیه" احتمالاً خلاصه‌ای از فصل‌هایی را که با انفصل منصفانه قابل قیاس در شده‌اند، به یاد خواهند آورد.

در یادداشت یک جمله ثبت شده است: تعادل به یادماندنی. کراپ با خواندن این جمله متعجب می‌شود. با اینکه جمله را قبلاً خود او نوشته؛ ولی حالاً ظاهراً آن را به یاد نمی‌آورد. صفحات دفتر را ورق می‌زند و با موضوع دیگری مواجه می‌شود: داد با - (ورق می‌زند) - عشق. اینجا اگر بازیگر خیلی سریع این کار را انجام دهد، موضوع عشق هم به بی‌مزگی موضوع ششکل روده می‌شود.

کراپ ضبط صوت را روشن می‌کند (چعبه سوم، نوار پنجم) صدای کراپ را می‌شنویم که در فضا طنین می‌اندازد. صدایی که سال‌ها پیش روی نوار ضبط شده است و رسا و باشکوه به نظر می‌رسد. صدای مردی در سی و نهمین سالگرد تولیدش. مردی تنها و بیوستی که علاقه و افری به خوردن موز دارد. (ضرورت‌ها هیچ وقت عوض نمی‌شوند). کراپ می‌گوید: "باورش مشکل است که روزی توله جوانی بوده‌ام."

بکت در آخرین مراحل تکمیل نمایشنامه "آخرین نوار کراپ" آن را به عنوان یک مونودرام توصیف کرد. او به ضبط صوت اشاره‌ای نکرد. حقیقت امر این است که بکت وقتی، که این نمایشنامه را نوشت، هنوز دستگاه ضبط صوت را به چشم خود ندیده بود؛ هر چند که شنیدن خبر وجود چنین دستگاهی، خود، کافی بود که بکت در نمایشنامه از آن استفاده کند. دستگاهی که ممکن است صاحب آن برای ضبط حقایق در حال پخش آن‌ها در آینده آن را به کار بگیرد. ضبط صوت از حافظه هم قوی‌تر است و بهتر از آن عمل می‌کند و نسبت به حافظه انسان خنثی‌تر است؛ چون وقتی در مقابل آن به روابط داستانی می‌پردازیم؛ هر مکث، هر اختلاف جزئی و هر لحن ثابتی را ثابت می‌کند و برخلاف حافظه غیرحساس است. زمان نمایش سی سال جلوتر را نشان می‌دهد. سی سال جلوتر از وقتی که، ضبط روی نوار از اواسط دهه پنجاه آغاز شد. دقیقاً هنگامی که آرشیو کراپ به مدت سی سال نوارهای مختلفی را در خود داده بود. زمان نمایش هم چون دیگر زمان‌های بکتی "غروبی دیرهنگام در آینده" است. همه چیز در اتاق کراپ، که بیشتر به یک دخمه می‌ماند، اتفاق می‌افتد. کراپ (صورت سفید، بینی قرمز و موهای ژولیده خاکستری دارد) یک ابله تمام عیار است. شلوارش خیلی کوتاه به نظر می‌رسد. یک جفت پوئین سفید، ولی چرکین عجیب و غریب که دست کم شماره ده است به پاهایش است که خیلی هم باریک و نوک تیز است. او همیشه ناشیانه عمل می‌کند، مرتباً آه می‌کشد و به کلیدها و کاغذهای دوروبرش نگاه می‌کند. از کشوی میزی، که همیشه درش قفل است، موز بیرون می‌آورد. روی پوست موز لیز خود را با ته موزی که در دهانش است، بی‌جهت به هر طرف خیره می‌شود.

واضح است که سوای کلیشه آشنای انسان ایله، نویسنده و یا بازیگر



ترجم هم، دلسویز برای خود است: می‌توانم در دست‌هایم احساسش کنم تا زمانی که بیمیرم (مکث) می‌توانستم نگهش داشته باشم (مکث) ولی دادمش به سگ.

مردی که امتناع ورزیده است، مردی که در مقایسه با جمله‌ای که در آن از مرگ خود یاد می‌کند از روز مرگ مادرش بالاحساس ضعیفتری حرف می‌زند. تارو ز مرگش، تا آن روز احساس توب سیاه کوچکش را به یاد خواهد داشت. (و وقتی که کلمه توب سیاه کوچک را در دفترش می‌خواند، پاز تعجب می‌کند).

کراپ از درون همه چیز تصویری دارد، همین طور از درون خودش در تعادلی خاطره‌انگیز. کراپ ۶۹ ساله نمی‌تواند خودش را با شنیدن شرح این تصاویر آزار بدهد. تصاویری که سرشار از امید کارهای بزرگ برای امروز او بوده‌اند. آرزوهایی که تحقق نیافرته‌اند و تحقق نخواهند یافت؛ چون دست نیافرته هستند. ما می‌شنویم که کراپ در قسمت‌هایی به شرح واقعیاتش می‌پردازد، مخصوصاً در قسمتی که می‌گوید:

”در نهایت برایم واضح است که تاریکی‌ای که همیشه سعی در مهار آن داشته‌ام، بخش اعظم واقعیت من است.“ مردی که سعی در مهار تاریکی دارد، چیزی که کراپ ۳۹ ساله در خود می‌بیند: مردی که باید آن را چون موهیتی بزرگ داشته باشد. این بیش‌تر یک افساگری، یا رازگشایی به نظر می‌رسد.

کراپ ۶۹ ساله با شنیدن حرف‌هایی که به نظرش چرتیات براز لاف و گزاف است، عصبانی می‌شود و ناسزا می‌گوید. نوار را جلو می‌برد و اتفاقی آن را میان ماجراهی وداع کراپ با عشق در ۳۹ سالگی نگه می‌دارد و به دنبال آن یک کادانس رمانیک در گوشش طنین می‌اندازد. صورتم بر سینه‌هایش افتاده بود و دست‌هایم را به دورش حلقه کرده بودم. ما بدون هیچ حرکتی آرام با هم خوابیده بودیم؛ ولی امواج، زیر ما حرکت کردند و ما را هم آرام به حرکت درآوردند. بالا و پایین و از این پهلو به آن پهلو.

کراپ نوار را عقب می‌برد تا دوباره آن را تکرار کند و در همین حین یادداشت مربوط به آن را هم می‌خواند. جریانی سیال و مهیج و شگفت به تحوجه‌ای بی‌نظیر ایقاع می‌شود: کراپ و آن زن در یک کرجی روی آب شناور هستند. این آخرین رابطه عاشقانه آن‌ها قبل از توافق در مورد قطع رابطه‌شان است: ”چشمان زن وقتی که او به آسمان نگاه می‌کند در اثر تاش مستقیم نور کمی بسته می‌شوند. من روی او خم می‌شوم تا چشم‌شان در سایه‌ام قرار گیرند. و دوباره چشم‌هایش باز می‌شوند. چشم‌های می‌گوید چشم‌های او نیستند“ و او یادآور می‌شود چگونه بارتاب تصویر خودش را در آن‌ها یافت. بعد از ترک کردن او و ترک کردن عشق این نوار را ضبط می‌کند و این بر توصیف خونسردانه واقعیات صحنه می‌گذارد ولی خونسردی از بین رفته است.

”(مکث کوتاه) بگذار وارد کنم. (مکث) بهم چسبیده از میان آب‌ها می‌گذشتند. چگونه خوابیده بودند؟ آه می‌کشیدند، قبل از جدی‌ای! (مکث) کنار او خوابیده بودم. صورتم بر سینه‌هایش افتاده بود و دست‌هایم را به دورش حلقه کرده بودم. ما بدون هیچ حرکتی آرام با هم خوابیده بودیم؛ ولی امواج زیر ما حرکت کردند و ما را به هم به حرکت درآوردند بالا و پایین. از این پهلو به آن پهلو.“

کراپ ۶۹ ساله یک دائم‌الحمر تقریباً عقیم است. او نوار را با عصبانیت از دستگاه بیرون می‌کشد؛ ولی دوباره قسمت وداع با عشق را تکرار می‌کند.... ولی امواج زیر ما حرکت کردند و ما را به حرکت درآوردند بالا و پایین و از این پهلو به آن پهلو.... بهترین سال‌های عمر من تا

کراپ ۶۹ ساله در حال گوش کردن است. در بخشی از نوار کراپ به عیسی مسیح و افسوس‌هایش و عزم‌هایش اشاره می‌کند. در جایی دیگر کراپ با شنیدن اماری راجع به خوردن مشروب از جا می‌پرد. بیش از هزار و هفت‌صد ساعت را در بار گذرانده بود. کراپ فقط یک زندگی منحصر به سکس نمی‌خواست و حالا که کراپ ۶۹ ساله به صدای ضبط شده خودش در ۳۹ سالگی گوش می‌کند، می‌شود که کراپ ۳۹ ساله شخصیت خودش را در ۲۸ سالگی به مسخره می‌گیرد. کراپ ۳۹ ساله کراپ ۲۸ ساله را مقبول نمی‌داند! کراپ هنوز هم زیاد مشروب می‌خورد اما فقط زمانی که تنهاست و نه در بار. هنوز هم به موز اعتیاد دارد چیزی که خودش در سی و نه سالگی مذمت می‌کرد و هنوز هم دچار مشکل بیوست است. ما می‌فهمیم زندگی جنسی کراپ دیگر چیزی را به خود اختصاص نمی‌دهد؛ ولی به نظر می‌رسد که این امر نتیجه تصمیمات خود کراپ بوده باشد و به اراده او هم مربوط نیست.

زندگی او، بیش‌تر وقف عادتش، که همان ضبط صدای نوار است، می‌شود. توصیف خوب آنکه رید نیز دید مارا به مسأله عمیق‌تر می‌کند: ”وقتی ما خوب به صدای گوش می‌کنیم از وجود سه نمونه صدای متفاوت آگاه می‌شویم و تدریجاً یک میزان برای روایت داستان تشخیص می‌دهیم که دارای ضرب تغزیل آرام و کشداری است و آهنگی تند و کنایه‌آمیز دارد، همین طور با مکث‌هایی که به منظور تغییر ریتم‌ها وجود دارند مواجه می‌شویم. از تأثیر متقابل ریتم‌ها کم کم به این نتیجه می‌رسیم که کراپ سی و نه ساله توسط دو عنصر اساساً متضاد در شخصیتش صدمه دیده است و وجود کشمکش هنوز پیرمرد را، که جلوی ما پشت میزش نشسته است، عذاب می‌دهد.“

آنچه بیان شد امری است کاملاً مشهود. همچنین صحیح است که بگوییم بکت این ریتم‌ها در بطن گفتارها جای داده است و آن‌ها در بیش بازیگر رها نکرده است. مثال آقای رید درباره احساس کراپ در روزی که مادرش می‌میرد (در ماه نوامبر) همه چیز را روشن می‌کند. نکته اصلی مثال عادت بی‌تفاوتی کراپ است. او بیرون کانال نشسته است و به پنجه‌های اتفاق آن زن نگاه می‌کند و با خود می‌گوید: ای کاش او رفته بود. (آرزو به واسطه همدردی است؟ یا بی تابی؟ یا کسالت؟) کراپ ۳۹ ساله از کلمه مهجوری که به معنای بیوگی است، استفاده می‌کند. کراپ ۶۹ ساله نمی‌تواند معنای این کلمه (Viduity) را به خاطر بیاورد و دستگاه را خاموش می‌کند تا معنی واژه را در لغتname پیدا کند. کراپ ۳۹ ساله از این کلمه و کلمات مشابه آن زیاد استفاده کرده است که این کارش بیش‌تر نشان‌دهنده خصلت ملانقطی غفورانه است. در هر صورت فهمیدن معنای واژه خلی در ادامه تفحص او ایجاد نمی‌کند؛ هر چند کارش را مشکل می‌کند. کراپ ۳۹ ساله که کنار کانال نشسته است، می‌بیند که کرکره اتفاقی مادرش پایین می‌رود. در همین حال توب خود را به طور اتفاقی برای سگ سفید کوچکی می‌اندازد: ”اتفاقاً دنبالش گشتم و آنجا بود. صحیح و سالم. توب را گرفتم و چند لحظه‌ای نشستم. سگ پنجه‌های خود را روی من می‌کشید و واق واق می‌گرد. (مکث) لحظه‌های آن سگ. (مکث) بالآخره توب را به طرف پوزه او بردم. سگ آرام آن را به دهان گرفت. یک توب لاستیکی کهنه سیاه توپ و کوچک. (مکث) می‌توانست آن را نگه دارم. (مکث) ولی دادمش به سگ. (مکث) آه خب...“

در اینجا دو ریتم وجود دارد: ۱. ریتم تغزیل کشدار در آنجا که می‌گوید: لحظه‌های او. لحظه‌های من. ۲. صوت تعجبی و کنایه‌آمیز در جایی که می‌گوید: لحظه‌های آن سگ.

درونش - اضمحلال توفان و ظلمت من - حکمی که در معرض شنیدن ما هم قرار ندارد جاری می‌شود. با روشنایی آتش - آتشی که مطمئناً آتش درون من است - نوار ضبط شده کراپ در ۳۹ سالگی با آهنگی حاکی از رضایت تمام می‌شود. در عوض وقتی بعد از سی سال هم که می‌تواند به قضاوت بنشیند، لحظه‌ای را ثبت می‌کند که قادر هرگونه نور و گرماست و چیزی نیست که روند زندگی او را عوض کند.

داستان‌ها و نمایشنامه‌های بکت اعترافات تکراری انسان‌هایی هستند که اعتکاف گزیده‌اند و هیچ چیز جز زبان برایشان باقی نمانده که با آن زندگی کنند. زبان قدیمی، زبان جدید و کار امروز این انسان‌ها نیز همین است.



شده‌اند. زمانی که شانتی برای خوشبخت شدن وجود داشت. ولی حالا دیگر من آن سال‌ها را نمی‌خواهم. با این آتشی که حالا در من وجود دارد، نمی‌خواهم به آن سال‌ها برگردم».

نه، او از وداع با عشق گفته است و وداع با دنیا انسان‌ها و بینشی، که مربوط به آگاهی درونش است، شاهکارش را به وجود آورده است. بهتر نبود که سفره دلش را باز نمی‌کرد؟ ما می‌بینیم که آتش درونش - آتش ۳۹ سالگی اش - خاکستر شده است. دیگر چه باقی مانده بود؟ دوباره نوار را تکرار می‌کند: آخرین عشق، آهنگ و وزن‌های تنزلی محدود به یک صدای ضبطشده برای استفاده مکرر، یک تصویر، یک ریتم که به طور حتم از اینجا با تکرار و بازگویی تحلیل می‌رود؛ چون این ندایی است که از دورترین وجه مرگ به گوش می‌رسد. همیشه آرام‌ترین و متنین‌ترین تویسندگان درگیر کاوش پرسوناهاستی هستند که اعتکاف گزیده‌اند. دری که آن‌ها به روی دنیای خاکستری خود می‌بنندن روی محوری جلو و عقب می‌رود که همان عشق است و اشباع از عشق و عدم پذیرش درخواست‌های عاشقانه دیگران. کراپ یک هم (Hamm) کوچک‌تر است، منفعل و وارفته است و داستان نوارهایش به کوشش‌های هم شباخت دارد. یک هم عاری از ادا و اصول و هیجان است؛ نه یک بازیگر تراژیک بلکه یک دلقک احمق سیرک است که کسی نیست که توی سرش بزند. فاقد انرژی است، مشروب می‌خورد، دائم در حال وول خوردن است و تا خرخره موز می‌خورد. قسمت‌هایی از گذشته ثبت شده‌اش را از دفترش انتخاب می‌کند و می‌خواند. این یک جهنم است و شاید یک بزرخ بدون امید رهایی. نه یک بزرخ نمی‌تواند باشد. یک بزرخ بدون روزنه، یک جهنم پروتستانی است.

کار ساموئل بکت در سنت روحانی که بالاخص شخصیت پروتستانی را شکل داده به همراه دارد: بیان شخصی و برخورد بی‌نتیجه با وجودان. ممکن است فکر کنیم که این دو اعتراض بدون آمرزش و یا بدون طلب بخایش را در بر دارد؛ تحت تأثیر عوارض ناشی از اسکولاستیسم؛ چون هیچ بشری نمی‌تواند بیامرزد و ارتباط با خدا هم فراموش شده و یا به دست نیامده است.

رفورمیست‌ها جهان مقدس مسیحیت را ترک کردند؛ چون در نظر آن‌ها دین دیگر کارآمد نبود ولی باز تجربه آن را مایه رستگاری شناساندند. (اصول حاکم بر آموزش در قرون وسطی که مورد تحلیل موشکافانه و دقیق جویی بود جدا از ضرر باورهای او، حرکتی نو محسوب می‌شد.) آنگاه ادبیات مسیحیت اصلاح شده روایتی و کلیساوی شد و باز گرفتار بازگشت به اصل وجودان گردید. این‌ها بی هیچ منظور مقوله‌های منحصر پروتستانی هستند؛ ولی ممکن است هنوز بگوییم که تصویرهای بکت ازی پایانی - انسان‌هایی که انتظار می‌کشند و منتظر می‌مانند، آن‌هایی که دوباره می‌سازند و دوباره می‌سازند، آدم‌هایی که در زندان تصمیماتی که در گذشته اتخاذ کرده‌اند گرفتارند و نیرویی ندارند تا زمانی که قدرتی بر آن‌ها اثر کند - با یک عادت ذهن مطابقت دارند که از قرن هفدهم یک شکل مذهبی و پیر پیدا کرده است. به طوری که پروتستان پروری بکت در میانه بحران ندامنگرایی عصر او قابل ملاحظه است. کراپ ۳۹ ساله همان طور که تصور کرده بود، یک لحظه را ثبت کرده، مثل یک لحظه تبدیل. او گفته بود که نور دیده است. در تجلیل از تاریکی